

فصل
اول
مقدمه

کتاب

نصاب الصبیان

تألیف

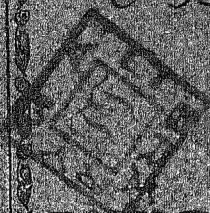
ابونص محمد بدرالدین فراهی



ترتیب

در چاپخانه شرکت «کتابانی» بچاپ رسید

سال ۱۳۶۱/۱۳۶۲ م



نصاب الصبيان

M.A.LIBRARY, A.M.U.



PE518

❧ بنام خداوند بخشایش گرمهربان ❧

یکی از کتابهایی که سالهای دراز در مکتب خانهای کشورهای آریائی پارسی زبان و دیگر ممالک مثل هند و بلادیکه امروز شهرت بترکیه دارد از نظر تمام دانشوران در هنگام کودکی گذشته و همه آنها با سختی و گاهی هم باتنازبانه خوانده و از برکرده اند این منظومه نصاب صبیان است که ما انرا بخواهش چند نفر از دوستان در اینجا بطبع میرسانیم.

ناظم منظومه از قراریکه بنظر رسیده است محمد^۱ بن بدرالدین ابو نصر فراهی سجستانی میباشد که ما بواسطه نبودن وسائل و رسائل کافی در دست و فقدان اهمیت ناظم و منظومه از سرگذشت زندگانی او بتفصیل چشم پوشی کرده و همین اندازه میگوئیم که شیوه فارسی او در دیباچه شیوه ادبای قرن پنجم و ششم هجری و خود در اوائل قرن هفتم حیاة داشته و کتاب فقه الشیبانی که موسوم بجامع الصغیر بوده نیز بنظم در آورده است.

چنانچه خود ناظم در دیباچه گفته است وجه تسمیه این منظومه بنصاب از آنستکه دارای دویست بیت بوده است چه نصاب نقره یعنی حدیکه زکوة بر آن تعلق گیرد و صاحب آن غنی شمرده شود دویست درهم است لهذا ناظم این منظومه را نصاب صبیان نام نهاده از آنکه بگمان وی کودکان یسن از آموختن آن دویست بیت در علم غنی میشده اند!!

این منظومه که در دست است و بطبع میرسد دارای پانصد و چهل و دو بیت

(۱) در جای دیگر اسم ناظم: ابونصر مسعود بن ابی بکر حسن بن جعفر فراهی سجستانی:

است و این مخالف وجه تسمیه و دیباچه منظومه است ولی نسخ ثلاثه که در کتابخانه دولتی برلین موجود بوده و ما این نسخه را با آنها تطبیق کرده ایم هر کدام باختلاف قریب صد و پنجاه بیت کمتر ازین نسخه دارند و معلوم نیست که آیا آنها را خود ناظم بعد از ابیات اولی نظم کرده و اضافه نموده است و یا اینکه دیگران ابیاتی ساخته و بدان ملحق نموده اند.

خلاصه باوجودیکه این منظومه یک یادگار بزرگی از اوضاع تعلیم گذشته است و مینماید که چه اندازه وقت نوباوگان معصوم در رمال طلال مفعولات و فاعلات به بیهودگی تلف شده ولی باز هم میشود گفت که اگر همین منظومه را از روی اصول جدید در مدارس بجوانانیکه نشان مابین ده و دوازده است با شرح مختصری تدریس کنند برای اطلاع فارسی امروزه و تنوع مواضع در کلاسها که رفع ملال شاگردان را از خواندن یک کتاب بند خالی از اهمیت نیست، چه تاکنون بیشتر از مدعیان ادبیات فارسی چندان پای بند اصطلاحات و روایات مندرسه هستند که هنوز گمان دارند که اول کسیکه شعر پارسی گفت بهرام گور بود آنهم پس از آمدن از یمن، در صورتیکه شعر در زبان پارسی قدیم شاید قدمتش از وضع کلمه عرب قدیم تر و چنانچه کتب موجوده و اسناد تاریخی نشان میدهد در تمام معابد خداپرستان ایرانی سالهای دراز پیش از میلاد با شعر سیاس خدا برامی کرده اند. (۱)

باری چون هنوز در ایران علم عروض عامی است پس این منظومه برای اطلاع مبتدیان از برخی اوزان مفید خواهد بود خصوصاً اینکه باندازه مقدور در تصحیح کلمات و حسن و اتقان طبع این نسخه اهتمامات وافی شده است. اگرچه بیشتر اشعار این منظومه توضیح و اضحات و از هرگونه صنایع

(۱) G. H. Moulton: Early Religious Poetry of Persia. Cambridge.

این کتاب فوق و کتب دیگر که مؤلف ذکر آنرا میکند برای بحث در این موضوع اهمیت دارد.

لفظی و معنوی عاری است ولی برخی ابیات شیرین دیگر هم دارد که برای فضایی
این عصر مطلع غزل‌های دلربا می‌شود چنانچه این بیت فارسی صرف :-

ای ز باریکی میانت همچو موئی در کمر

غنچه از رشک دهانت می‌خورد خون جگر

یکی از بدایع ترکیبات شعری و دلیل بزرگی بر رقت و حسن تعبیر این زبان
آریائی شیرین می‌باشد .

چون این منظومه در صغر سن تدریس می‌شده شیوه و اسلوب
آن تأثیر غریبی در نهاد کودکان ایرانی و غبره داشته و لهذا ملاحظه می‌شود که
در بلادیکه اطفال برای فهم زبان خودشان مجبور هستند که قدری فارسی بخوانند
مثل هندوستان و بلاد مشهور بترکیه و تاتارستان بر شیوه و اسم این منظومه
منظومهای ترکی و فارسی و هندی و فارسی انشاد کرده و تدریس میکنند و
درین اواخر شاهزاده فرهاد میرزا معتمدالدوله هم نصابی برای کلمات انگلیسی ساخته
که برخی از ابیات آن بی‌خنده نیست .

چنانچه گفته شد تدریس این کتاب بآن وضع قدیم و اجبار اطفال بحفظ
ابیات آن در سن غیر مناسب تضعیعت وقت کودکان و مانع ترقی ایشان است و
گویا اول کسیکه نصاب را از این راه بطریقی ادیبانه انتقاد کرده است مرحوم
میرزا نظام یکی از ادبا و عرفای دوره ناصری است که منظومه شبرینی باسم
مصاب ساخته است که این دو بیت از آن نقل می‌شود :

خواهمت از بام افقی چار عضوت بشکنند

جید گردن صدر سینه رکه زانو رأس سر

جبه دارم همه چیزش بود الا دو چیز

الظهاره ابره داب و البطانه آستر

ذ.ب.

کتاب

نصاب الصبیان

تألف

ابونص محمد بدرالدین فراهی

*

برلین

در چاپخانه سرک «کاروبانی» بحاپ رسید

سال ۱۳۴۱ هـ ۱۹۲۳ م

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى نِعَمِهِ وَالْآيَةُ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
 سَيِّمًا ابْنِ عَمِّهِ وَوَصِيِّهِ الَّذِي هُوَ حَامِلُ لَوَائِهِ بَعْدَ هَمِيْكَوَيْدِ ابُو نَصْر
 فَرَاهِي حُسَيْدَ حَافِدُهُ وَحُفَدَ حَاسِدُهُ مَا حَرَّكَتِ الشِّمَالُ النَّخْلَ الدَّقِيقَ
 وَتَحَرَّكَتِ الشِّمَالُ لِنَخْلِ الدَّقِيقِ كِه حُون صَبِيَا رَا پِيش از تَعَلَّمَ لَغْت
 عَرَبِ رَغْبَتِ مِی افْتَنَدِ بَاشْعَارِ فَارَسِی چِه خُوش آمَدَن شَعْرِ مَرِطَبْعَاهِی
 مَوْزُو رَا غَرِیْزِیْسْت وَ تَعَلَّمَ لَغْتِ عَرَبِ کَلِیدِ هَمَّهٔ عَا مَهَا اسْتِ پَس قَدْرِ رَا
 اَز وِی بِنَظْمِ یَا دِ کَر دِیْمِ تَا بَی تَکَلَّفِ یَا دِ گِیْرَنَدِ وَ چِنْدِ بَیْتِ کِه ضَابِطُ بُوْد
 مَرِ هَرِ چِیْزِ رَا اَز عُلُومِ دَرْمِیَانِ اِیْقَطْعُهَا دَرِ آوَرْدِیْمِ تَا بِنُوشْتَنِ وَ خَوَانَدَنِ
 اِیْنِ نَسْخَهِ هَرِ کَسْرَا رَغْبَتِ افْتَنَدِ وَ چُونِ مَجْمُوعِ دَوِیْسْتِ بَیْتِ آمَدِ اَوْرَا
 نَصَابِ صَبِیَانِ نَامِ کَر دِیْمِ وَ بِاللّٰهِ التَّوْفِیْقِ وَ عَلَیْهِ التَّکْلَانِ

فی بحر التقارب

ببحر نقارب تقرّب نمای

بدین وزن میزان طبع آزمای

فُعُولُ فُعُولُ فُعُولُ فُعُولُ

چو گفتمی بگو ای مه دلربای

المست والله و رحمن خدای

دلیلمست و هادی توگو رهنمای

محمد ستوده امین استوار

بقرآن ثنا گفتم ویرا خدای

صحابه است یاران و آل اهل بیت

که اسلام دینست از ایشان بیای

سما آسمان ارض و غبرا زمین

محلّ و مکان و معانست جای

سقر دوزخ و نار آتش ولی

جو جنت بهشت آخرت آنسرای

ریه شش قفاحیره و وجه روی

فخذ ران عقب یاشنه رجل پای

شفه لب لسان چه زبان فم دهان
 یدو جارحه دست و حلقوم نای
 فرس اسب و یغل استر و سرج زین
 بعیر اشتر است و جرس چه درای
 رجل مرد و مرثه زن و زوج جفت
 غنی مالدار است و مسکین گدای
 قناتست کاریز و عذب آب خوش
 چو ینبوع چشمه همائست لای
 کران عود و بریط و تر شرعه رود
 ولی صبیح چنکست مزمار نای
 هدی راستی کذب و فریه دروغ
 عقیف و حصور و ورع پارسای
 بلد کوره را شهر دان شهر ماه
 دگر و تر را طاق دان طاق تای
 ثمن چه بها و بها روشنی
 بُور است ویل و بود ویل وای
 عیون شور چشم و باید است کند
 بود لوزعی المعی تیز رای



حقیق و جدیر و قُبْن و حری
سزاوارها گیر ادخل درای
تعب رنج و ذاء علّت و قرح ریش
وجع درد و حمّی تب و ویل وای
عفر ناة هیصم چوهر ماس شیر
صریمه عزیمه چو اندیشه رأی



فی بحر المجتث

زهی بگلشن جانها قد توسرو روان
رنج تو بر فلک دلبری مه تابان
مفاعان مفاعلن مفاعلن فعلات
بگوی مجتث این بحر را و خوش بر خوان
ضیا و نور و سنا روشنی افق چه کران
فتی خفیف و جوان و سبک ثقیل گران
ذهب ز راست و حدید آهن و رصاص ارزیز
لجین سیم و زجاج آبگینه معدن کان

نحاس و صفر مس و روی آنکست سرب
 حلیست زیور و غالی گران رخیص ارزان
 جرزاو سیف و حسامست و غصب و صارم تیغ
 عجنّ جنّه سپر سهم تیر و قوس کمان
 عصب پی و یلبه جوشن است و درع زره
 و هق کمند ولی نصل معبله پیکان
 هدف نشانه غرض هم ختیعه زهگیر است
 و تر زه آمد معراض تیر گز میدان
 عجاج و تقع و قتام و هبا و هیچ غبار
 کُلوم خستگی و موت مرگ و مرّه توان
 حشاشه باقی جان و عُراضه راه آورد
 قراضه ریزه زر ربح سود و خسر زیان
 یغوث و نسر و یعوق است و بعل و دّغزای
 سُواع و لابت و مناب است نامهای بتان
 صنم چو نصب و نصب دان جبت ند طاغوت
 و ثن بت و وئی بت پرست و ایل یمان
 چو عود شارف نابست و ثلب ناقة پیر
 آفیل حاشیه و حشوا شتران جوان

یتیم بی پدر است و لطیم بی ابوین
سویق پست بود الیه دنبۀ قوچان



فی بحر الرمل

ای ز باریکی میانست همچو موی در کمر
غنچه از رشک دهانت مینخورد خون جگر
فاعلاتُ فاعلاتُ فاعلاتُ فاعلات
خیز از بحر رمل این قطعه را بر خوان ز بر
چید گردن صدر سینه رکبه زانو راس سر
ثوب جامه رزق روزی زاد توشه باب در
عرش سقف و بیت خانه کل سرمه رمل ریگ
حسن خوبی قبیح زشتی جاف خشک و رطب تر
ذئب و سرخان سید گرگ و سمع بچش فاره موت
حیّه مار و حوت ماهی طیر مرغ و ریش پر
عین چشم و انف بینی حاجب ابرو شعر موی
تقی مفر و شحم پیه و اذن گوش اطروش کر

هدنه صلح و حرب جنگ و یوم روز و لیل شب
 غیظ خشم و ضحک خنده حگه خارش نقبه کر
 شارق و شمس و ذکا و یوح و بیضا آفتاب
 سام تبر و عسجد و عقیان و عین و نصر زر
 نیک صحبت قباله بوسه مهر کابین خدن دوست
 زوج شوی و زوجه زن عنراهه سست و خل زر
 حنطه گندم دخنه ارزن خبز نان و لحم گوشت
 اصل بیخ و فرع شاخ و بدر تخم و قطف بر
 لجه و داما و یم و بحر دریا قعر تک
 فیل بیل و بق پشه ظی و حمار آهو و خر
 شنشنه هجیر و شیمه دیدن و دابست خوی
 غیث باران تلج برف و تاد نم مبلول تر
 شط و شاطی ظقه طره عدوه و ساحل کنار
 مزرعه حاره کلانه دان و حارث بزر گر
 کوه روزن غرفه فروارست سده بیشگاه
 سکه کوچه درب دروازه است و معبر رهگذر
 بز جامه ستر برده رقعہ پاره رت کهن
 الظهاره ابره دان و البطانہ آستر

زبره دان یکپاره آهن کسره دان یکپاره نان
 جذوه دان یکپاره آتش فلزه یکپاره جگر
 حبر آمد چه سیاهی محبره آمد دوات
 دمعرادان آب چشم و چون ممر باشد گذر



فی بحر المجتث المثلث المقصور

زهی طراوت رو بت گل همیشه بهار
 قد تو در جهان حسن سرو خوش رفتار
 مفاعِلن فعلاّت مفاعِلن فعلاّت
 تو بحر مجتث این بحر دان و کن تکرار
 فریس چنبر و گم آستین و سبب دستار
 چو ذیل دامن جامه است تگّه بند ازار
 گثیر بیحد و وافر تمام و ناقص کم
 قلیل و نذر یسیر اندک و حساب شمار
 قطاب جیب و سراویل ازار و خف موزه
 عتاد سازره و جسر پل زمام مهار

مدینه و بلد و مصر شهر و سور ربص
 چنانکه معرکه لشکر گه است و حصن حصار
 صَحِیفَه نامه قَلَمْ خامه دان و سِکِّین کارد
 خیاط و مُحِیْط سوزن چو خرت و سم سوفار
 لیب عاقل و غمر و غبی و غافل گول
 شَقِیقْ داور و ردْ و رفیق صاحب یار
 حَدِیقَه باغ و خَشَبْ چوب و خوخ شفتالو
 سفر جل آبی و تُقَّاح سیب و دُمان نار
 عقور کلب گزنده بَهِلْ شتر باشد
 سِمْلَه تیز رو است و طلیح مانده زیار
 أَحَدْ یک و عَشْرَه ده مائه صد اثنان دو
 ثَلث و نَحْصْ سه و پنج اَرْبَعست چهار
 و لیک سِتّه و سَبْعَه ثَمَانِیَه تِسْعَه
 شش است و هفت دگر هشت و نه چو الف هزار
 چو بیست عشرین دان بعد از آن ثلاثین سی
 چو اربعین چهل و پنجهش تو خمین دار
 چو شصت ستّین و هفتاد باز سبّین است
 دگر ثمانین تِسْعین تو ایش میدار

عَقَار قَهْوَه و راح و مدام و قَرَقَف می
کمی دلاور و فارس سوار صید شکار

غرب ید است و صنوبر خلاف ناز و بید
چو نخل خرما و فرصاد توت دُلِب حنار
ورق حه برگ درختست و غصن شاخ درخت
چو دوحه ببخ درخت و قشام اسفیدار

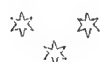
جو طالع و خط درختان خار باموز است
حو ائل شوره گز و شوک خار سدر کنار
نمد لبا ده بود مال یر نهاده لبد

بلاس حلس درخت و زمین آب عَقَار
شما مه عطر بود بوی بوییدان جو نه
بمَد و قصر تو ماورد را گلاب شمار

فَیْل و اَمّت و عُصْبَه حور هَط فِرَقَه گروه
حنانکه ایم و حنّش احزم است و اشجع مار
بطین بزرگ شکم باشد و جرین خرمن
بشیر مرده دهنده حمیر جمع حمار

نصاحت گرفتن حو دسب نکد بگر
تعانقت گرفتن کنار حجر کنار

رخینض شسته دلس شو خکن بری بیجرم
 دلول رام و سین خفته و یقظ بیدار
 عوان و یتیب و کالم عروُب شوهر دوست
 قرام پرده باریک نسع بود چه نوار
 مُراح جای شتر مریض است جای غنم
 کناس دان و و جاران آهو و کفتار
 قضیم دان جو خر مَعْلَف اری آخور
 علیقه تو بره نشوار و جرّه چه نشخوار



فی بحر المجتث المثلث المحذوف

بریز در صدف خاطر ای هنر پرور
 ز بحر مجتث دلکش سفینه های گهر
 مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن
 بخوان ز بعد وی این قطعه نصاب از بر
 قریب و رُکن و حمیم است خویش و ابن پسر
 ولید و طفل چه ام و والده مادر

رحم قرابت زهدان بود ختن داماد
 چنانکه صهر هم خسر والد و ابست پدر
 زکیست پاک حقی مهربان خفی پنهان
 جلی پدید و نبی و رسول پیغمبر
 ملک فرشته فلک چرخ و مشتری برجیس
 شهاب و کوکب و درّی و نجم چه اختر ^{صفت}
 فلق سپیده شفق روشنی در اول شب
 ربیبه دختر زن بنت و ابنه دان دختر
 حمل بره بقر و تور گاو عجل پیش
 مراره زهره طحال و کبد سپرز جگر
 بعید دور و راء پس امام بیش و وسط
 میانه وسط میان تحت زیر و فوق زیر
 علاة سندان فطیس تبک و منفخ دم ^{پند}
 قدوم و منحت تیشه تحصین و فاس تبر
 سیوار دست برنجن جو پایرا خلخال
 و شاح عقد و حمایل رعاع و تاج افسر
 بدی نخستین ثانی دوم اخیر یسین
 تقیض اولی آخری و آخر است دگر

قیص کرده و یلمق قبا و ریطه رُکو
 نصیف همچو نَهار است و مقنعه معجر
 اجاج تلخ و تفه بیمزه است مالخ شور
 فرات عذب و زیب و اصف مویر و کبر
 شراره خدره بود مارچ و شواظ لُهب
 زبانه فحم چه انکشت رماد خاکستر
 عجین خمیر و دَفیق آرد و نخاله سیوس
 ادام نان خورش و قند و سگر است شکر
 خرام تنگ ثفر پاردم لجام لگام
 عنان دوال وی و منطق و نطق کمر
 رکاز و کنز بود گنج و صیر فی صراف
 ستوقه سهته و حداد و قین آهنگر
 بکیم گنگ و ذریعه وسیله مر جل دیک
 ندیف پنبه شیده شناس و قدر خطر
 عقیم و عاقر نازاد حامل آبستن
 مجره کاهکشان خط استوا محور
 شفا جرف لب وادی و هاره افتاده
 جهت چه و جهت شطر است سوی قله چو سر

فی بحر الرمل

ایکه چشم شوخت از مستی دل و عقلم ربود
نیست مارا غیر ذکر خیر تو گفت و شنود

فاعلاتُ فاعلاتُ فاعلاتُ فاعلاتُ

چون بدانستی که این بحر رمل شد گوی زود

فرخ و فرو جست جوجه بیضه تخم مرغ و خود
چون غناب انگور و تین انجیر و کتیری مرود

اصفر و فاقع چه زرد است احمر و قانیست سرخ
هست اخضر سبز و واضح روشن و ازرق کبود

جندل و صخر و حجر چون جلمد و جامود سنگ
هست حصبا سنگ ریزه ماء وادی آب رود

جود فیض و جود بخشش جوده نیکی جوده تک
و عظم و میثاق و تحیت پند و پیمان و درود

غناب درزر هازیان است و غناب در رأیها
چون غنا دان بینبازی و ر بدمد خوانی سرود

ظئر دایه حی زنده دبس دو شابست و بس (۱)
ثوم سیر و جلعجان کشنیز و حصص چه نخود

(۱) در سه نسخه دیگر : حلو شیرین مرّ بلخ .

فول باشد باقلا و ذره ارزن سلت جو
 پس عدس دان دانه مج ماش و چون یحیوم دود (۱)
 راز یانچ بادیان سُک بوی خوش اذخر فریز
 نثر و شتی^۱ را پراگنده شمر مجموع کود
 تاجر انسلاز بازرگان و فاجر نابکار
 صاعد آن مردی که بالا میرود هابط فرود



فی بحر المجتث المثنی المقصور

چو دل پرده عشاق برکشد آهنگ
 ببجر مجتث خواند غزل بنغمه چنگ
 مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات
 بگوی گری بودت عقل و دانش و فرهنگ
 سعال سرفه و سرعت شتاب و لبث درنگ
 قصیر کوتاه و واسع فرائح ضیق تنگ
 هلال ماه نو است و قمر مه و قمر آ
 شعاع او زهر و صیغ چه شکوفه و رنگ

(۱) در سه نسخه باز : حسن حه نخود .

اشج شکسته سر و لُحیه ریش و اقرع کل
 اشل و اقطع بیدست دان و اعرج لنگ
 قتیل کشته و عظم استخوان ضبع گفتار
 چوفهد و دُب و نَمِر یوز دان و خرس پلنگ
 غراب زاغ و هزار است عندلیب و کعیت
 ولی حمامه و کرکی کبوتر است و کلنگ
 قصب نی آمد و طرفاگز ویراعه غرو
 چنانکه تعبان و تمساح اژدها و نهنگ
 ۱) چو طا به طیب و یثرب مدینه اُمّ قری
 چو بگه مگه شناس و صفا و مروه دو سنگ
 جدید و حظّ و قشید و بدیع تازه و نو
 شریعه همچو حنیّه کمان مقاتله جنگ
 قسامه پنجه سوگند دان حذیده چهل
 ابل چه اشتر مغناطیس است نوعی سنگ
 خلیل دوست بود خله دوستی میدان
 چو خُلق خصلت نیکست و خال دان فرهنگ
 فراش دان تو بساط و فراش پروانه
 جو فرش نیز بساط آمده است ای فرهنگ ۱)

مناحه ماتم و کافی بسند و طبع منش
 ذلیل خوار عزیز ارجمند و قصد آهنگ
 همی قروق ترع روضه مرغزار شناس
 و طرحه حاجت و صلح آشتی خصومت جنگ
 سویق پست و حشیش و جریش بلغورش
 جشب طعام درشتست و جوک چه بو ینگ
 ققار نان تهی فوج و حزب و تله گروه
 سبات خواب و شقر فوه لاله ورودنگ
 زکینست زیرک و تحریر و خبر دانشمند
 ادیب مر ادب آموزدان ادب فرهنگ



نامهای اسبان که در میدان مسابقت
 بترتیب میان عرب مشهور است
 زرشک رخت لاله را خون شده دل
 ز شرم قدت سرو را پای درگل
 فعولن فعولن فعولن فعولن
 تقارب ازین بحر گردیده حاصل

تراب و رغام و ثری خاک طین گل
 وطن جایگه کرم رز ربع منزل
 ده اسبند در تاختن هریکیرا
 بترتیب نامیست روشن نه مشکل
 مجلّی مصلی مسلّی و تالی
 چو مرتاح و عادل خطی و مؤمل
 لطیم و سکیت ارب حاجت عرق و خوی
 فؤاد است و قلب و جنان وحشادل
 بدین ده دوی دیگر الحاق میکن
 یکی هست قاشور و دیگر چه فشکل
 غیور است رشکن لیوس است ضدّش
 اسیف است غمگین نحیف است بیدل
 ابن خشت خامست آجر چه پنجه
 عسر ضدّ آسان عویض است مشکل
 حصان اسب نر باشد و حجر ضدّش
 بود مهر کرّه شترچه قرمل

فی بحر التقارب

ایا عارضت رشك خورشید و ماه
 گرت در تقارب بود اشتباه
 فَعُولُنْ فَعُولُنْ فَعُولُنْ فَعُولُنْ
 بخوانش درین وزن هر صبحگاه
 ثمر میوه حب دانه و تن کاه
 طریق و سبیل و صراطست راه
 صبی کودك و شیخ خواجه نفس
 دم و جند جیش است و عسکر سپاه
 عرض خواسته طارف و تالدش
 نوش با کهن دان و فاسد تباه
 غم و امس عکسند فردا و دی
 چو اییض سفید است و اسود سیاه
 غداة و مسا بامداد است و شام
 عشا وقت خفتن قلنسو کلاه (۱)
 ذنوبست و غریبست و سبجست دلو
 رکی جب و بئر و قلیب است چاه

(۱) نسخ چهارگانه این بیت را ندارند.

حجی حجر و لب عقل و نهیه خرد
 خطا جرم و ذنبست و عصیان گناه
 حطب هیزمست و ضرام و حصب
 فروزینه، عشب و کلا دان گیاه
 مناص و مفر جای بگریختن
 ملاذ و معاذ است ملجاء پناه
 حکم داور و محکمه جای او
 ولی بینه همچو شاهد گواه
 ذهاب و بچئی رفتن و آمدن
 سیاحت بگشتن سیاحت شناه



فی بحر الخفیف

مه موزون و آفتاب لقا
 وزن بحر خفیف جست ازما
 فاعلاتن مفاعلاتن فعلن
 گفتم این است دان و خوان بملا
 من و عن از الی و حتی تا
 این کو کیف چون ام و او یا

فی در است و علی برو کم چند
نخن نا ائنا و انا ما

انا چون انئی وائی من
ما چه و چیست من که و مع با
آنتم و گم شما و ذا اینمرد

انت تو انت زن ولی تنها
ان و لو گرمی کی و لا نه
آینما همچو حینما هرجا

ف پس و قبل یش و بعد سپس
ل مرو لی صرا لنا مارا

صه مگو مه مکن دع و ذر مان
لم و لئا نه و هلم بیا

دی و هندی و هیده این زن
مرد را ذا و ذاک هم هذا

تلك آن زن جو ذلک این مرد
تم آنجا و هیها اینجا

غیر جزر قط هرگز ایضاً نیز
رب هم ربما جو رب بسا

مِرْفَد و صحن و رَفَد و عِصْف قدح
 طرفه زیبا قَبیح نازیبا
 مهلاً آهسته باش واهاً خوش
 قَلَم اندکا و بَخ نیکا



فی بحر المجتث المثلث المقصور

زهی بیای تو خوبان نهاده روی نیاز
 قد جو سرو تو عشاق راست عمر دراز
 معاعن فعلاتن مفاعن فعلات
 بگوی مجتث و خوشخوان تو در مقام حجاز
 رجا امید و کرائست سوغ و حلّ جواز
 روای نصفت عدلست و صوت و جرس آواز
 حضیض و غائر و غور است و هجل و وهده نشیب
 یفاع و ربوه و تلّست و نجد و هضبه فراز
 طعام خوردنی و فجّل نرب و ملیح نمک
 اُرز بریج و هرق شور با قلولا قاز

قصید مغز سطر است و راز مغز تُنک
 قدید قاق و سمن فربه و طویل دراز
 مخیض دوغ و لبن شیر کُزَبَره کشنیز
 کراع پاچه و جبن و بصل پنیر و پیاز
 سمید و درمکه نان سفید و خل سرکه
 رغیف کرده و بدأ است و ابتدا آغاز
 قطع دان رمه جدی و عناق بزغاله
 چنانکه مغز بز و ضان میش و تیس نهاز
 ابوالملیح چکاوک و راست قبره نام
 چونسر کرکس و چون صقر چرخ و بازی باز
 صغیر خُرد و حباری شوات مخلب چنگ
 حدید تیز و مسن چه فسان و مقطع کاز
 تکرعست و وضو آبدست و نیت عزم
 بنیه قبله و کعبه است چون صلوٰۃ نماز
 علانیه علن و جهر آشکاره بود
 ضمیر و فکر چه اندیشه سرّ و نجوی راز
 عطاس عطسه عجب لاغری جذام خوره
 جبان و هاع و همدان بیدل و تسحب ناز

ز نیم سند دعی نیز هم بندی بیشرم
 رسیل همره بعله زن و نجی همراز
 کلیم همسخنست و حریف هم پیشه
 قرین ندیم بود همدم و شریک انباز
 اکیل همخور و همکاسه و سی همنام
 رفیق یار موافق عشیر چه همساز



فی بحر الرمل المثلث الممقصور

ای قدت سرو خرامان وی رخت ماه تمام
 بار دیگر ساز در بحر رمل سیر مقام
 فاعلانن فاعلانن فاعلاتن فاعلات
 همچو بلبل بعد ازین این قطعه بر خوان صبح و شام
 قرم و غطریف و حلاحل سید و رأس و همام
 مهتر است و دست صدر و شی چیز و امم نام
 عَقوه ساحت امر کار و قول گفت و فعل کرد
 جنب بهلو جار همسایه نگهبان سطح بام

لون رنگ و ریح بوی و باد غیم و غین میغ
 نوم خواب و مشی رفتن بُعد دوری خطوه گام
 زبده مسکه دهن روغن قطن پنبه صوف پشم
 کوز کوزه قصعه کاسه قدر دیگ و کأس جام
 لَفْت شلغم بقل تره زرع کشت و ریع دخل
 کدس خرمن خرمه دسته صعب و انف تندرام
 ثغر و سن و ضرس دندان ظفر ناخن جلد پوست
 خدرخ و جوف اندرون ضیق و حنک تنگی و کام
 آدمی انسی و انسان مردم و جن و پری
 اجر مزد و رشوه پاره غُرْم تاوان دین وام
 اِصْبَع انگشت است لیک ابهام انگشت نر است
 باز سبابه است و وسطی بنصر و خنصر تمام
 سقم بیجاری و صحت تندرستی تیه کبر
 قیق و دم ریمست و خون القلس قی آلنی خام
 حین و ایان و انا وقت جدیدان روز و شب
 غدوه بُکره بامداد و فجر و مغرب صبح و شام
 عام حول و حَجّه سال اُسْبُوع هفته شهر ماه
 سبت شنبه جمعه آدینه حباله پای دام

چون احد یکشنبه اثنین و ثلثا اربعا
هست دوشنبه سه شنبه چهارشنبه و السلام
پنچشنبه دان خمیس و قرن سی سال تمام
بضع از سه تا بنه صر فردها را ساز نام



فی بحر المجتث المثلث المقصور

زهی جمال تو امروز به زدی و پریر
چرا خدنگ تو آید بسینه دیر بدیر
مفاعِلن فعلاَتِن مفاعِلن فعُلن
بگوی مجتث و آویز جهلرا سر زیر
مبارز و بطل و باسل و شجاع دلیر
شعیر و صبره و کتّان جو است جاش زعیر
غضنفر و اسد و لیث و حارث و دلهاث
هنزبر و قسوره و حیدر است و ضنیغم شیر
رقاد و هجعت خفتن سهار بیداری
بذول و باذل و مانح سخی و شعبان سیر

عوج کجی و جزر بیگیاہ و امت بلند
 خیار نرم و اخاذہ غدیر و قاع کویر
 حذب چو رابیہ و فجوہ ربوہ بالادان
 چنانکہ صاع و صبوب و حدور باشد زیر



فی بحر الہزج الرباعی

ای غنچہ ز شرم دہنت در ستر است
 وز گرد رھت دامن گل پر عطر است
 مفعول مفاعلت مفاعیلن فع
 بحر ہزجست اگر ترا اینفکر است
 بصر و عتب و رتب چہارم قتر است
 اینہا ہمہ چیست فرجہای شتر است
 الماس قامتراش و ماماس قلم
 انقاس مداد و نام جنش خبر است



فی بحر الہزج

زہی رویت بخوبی گل دہانت غنچہ خندان
 قدت سرو روان دل خطت ریحان باغ جان
 مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن
 بدان بحر ہزج اینوزن خوش این قطعہ از بر خوان
 کتف شانہ معی رودہ عضد بازو یسیر آسان
 زمجی و زمکی دنبہ مرغ و شوی بریان
 صمم کرّی بکم گنگی عرج لنگی بلہ کولی
 علیم و عالم و علام دانا و اسی پثرمان
 سحاب و عارض و مزن و غمام ابر است وظل سایہ
 حیا و وابل و وسمی و مدرار و مطر باران
 ربیع اسم بہار آمد خریف اسم خزان آنگہ
 شتا و صیف بیشبہ زمستانست و تابستان
 عدو و خصم دشمن دان خدار و خوف ترسیدن
 و ثاق و نکیل بند آمد حصین و سجن چہ زندان
 ابی سرکش بطی کاہل طری تازہ جنی چیدہ
 خزی رسوا دلی ناکس ضبی لاغر بھی تابان

سغب غرث و طوی و جوع مصدرهاست نعت از وی
 یکی سغبان دوم غرثان سیم طیان دگر جوعان
 کلف عشق و صلف لاف و سنه سال و این ناله
 حذر خاشع فزع خائف قلق هائب و جل ترسان
 تقی و متقی پرهیزکار و عبقری نیکو
 سفن سوهان کدر تیره خدر خیره سدر حیران
 و تدمیخ و الم درد و تعب رنج و جواسوزش
 اقظ پنیو دوا دارو یتق بدخو میق گریان
 خصر باردشهم سردو سخین کرم و حزین غمگین
 فرح شادی و مسرور است جذلان و فرح شادان
 صغر خردی کبر پیری فلترکافی سمج ناخوش
 ذنب ذنب و اعمب بازی طلب جستن خرب ویران
 عنارنج و سنارفعت جلانی و بکاگریه
 جنف میل و خفر شرم و صیاجست و صاحب افغان
 عرین و غیل و غاب و غیضه و ایاک و شری بیشه
 زبد کفک و سین حقط و مطا پشت و جراب انبان
 غمض چون عبره بعره ژفک و اشک و پشک آکمه کور
 چو مارن نرمه بینی بر اجم بند انگشتان

نتین گندیده و نکبت بخر بوی دهان باشد
صنانت و دفر گند بغل نفع آب بینی دان



فی بحر الرجز

ایماهروی خرگهی وی دلبر شیرین دهان
خورشید روبان را شده ذکر لب و رد زبان
مُسْتَفْعَلان مُسْتَفْعَلان مُسْتَفْعَلان مُسْتَفْعَلان
اینست تقطیع رجز برخوان جو بلبل هرزمان
طور جبل طود و عَلم کوهست حارس باسبان
طرم و عسل اری و صرب شهد است و مجان را بگان
میزان ترازو حمل بارو و قر خرواری بود
فلک و سفینه جاریه کشتی شراعش بادبان
لوح و سکاک و جوّ هوا ملان پرو خالی تهی
شامخ بلند و قلعه سر معراج و سلّم نردبان
جسم و جسد شخص و طلل حوبا و چمان و بدن
تن ذات هستی کون بودن روح نفس و مهجه جان

سنور قَط و خیطل و هرَّ است گربه کلب سگ
 بر غوث کیک و نمل و ذره مورچه عالم جهان
 قلت کمی راحت خوشی شرت بدی ملک شهی
 سودت سری جدت نوی کظت پری ریت گمان
 لادغ کران بالغ رسان آکل خوران راتع چران
 طایر پران جاری روان ساعی دوان قاطع بران
 جمع و فئه قوم و فریق و امت و معشر گروه
 طالق یله شکوه گله هیجمه گاه راعی شبان
 غی و ضلالت گمراهی بغض و عداوت دشمنی
 تلقا جهت قرآن نبی تبیان بیان آیت نشان



فی بحر المضارع

ای سیمبر که هست دلت همچو خارِ سخت
 جان در هوای لعل تو خون ریخت لخت لخت
 مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات
 این بگردان مضارع و خوان ای نجسته بخت

میزاب ناودان و ندی نم شجر درخت
 چون ملتجا یناه و ملک شه سریر تخت
 کل و جمیع و قاطبه و جمله دان همه
 شطر است و نصف نیمه و جزء است و بعض لخت
 فیجن سداب و ثوم و قند سیرو بادرنگ
 دبا کدو قرع تراو و شدید سخت
 قنّا خیار و سلق چغندر جزر گزر
 نعناء پودنست و اثاث و متاع رخت
 خدعه فریب و صبر شکیب و جمال زیب
 زئی و لباس کسوت و چون جدّ و حظّ بخت
 ماه شب چهارده بدر است و خرمنش
 هاله است و فیّ سایه بود ماهتاب خفت



فی بحر التقارب^(۱)

چو استاد بحر تقارب نوشت
 بدین وزن میزان او را بهشت

(۱) این قطعه در هیچ یک از نسخ چهارگانه نیست.

فعولن فعولن فعول

الا ای نکو خلاق و نیکو سرشت
جمیل است خوب و قبیح است زشت

رمق باقی جان طبیعت سرشت
چیم آب گرمست و یجموم دود

لظی دوزخ و خلد و جنت بهشت
شمس پرستنده آفتاب

مجوس است گبر و کنیسه کنشت
جماد آنکه نفزایدش فرع شاخ

نبات آنچه میرویدش زرع کشت
مشید بنای بر افراشته

خشب چوب طین گل لبته است خشت



فی بحر الخفیف

ای خط رشک مشک تاتاری میل بحر خفیف اگر داری
فاعلاتن مفاعیلن فعلن گوی چون بلبلان گنزاری
سکر مستی و صحو هشیاری نصر و عون و مظاهرت یاری

مظلم و داج و مُدَلِّهم تباری	مبهرم و متقن و متین محکم
ذَلّ و ذَلَّتْ هوان و هون خواری	وهن و هی است و ونی سستی لیک
استکانت تضرّع و زاری	ابتهاال و ضراعنتست و ضرّع
ذَمّی و اهل ذَمّه زنهاری	قَسَم و حَلْفه و یمین سوگند
چون تعطل بَطالَه بیکاری	یأس و حرمان قنوط نومیدی
حُرفه پیشه حرا سزاواری	قِرْد کجی قُضاعه سگ آبی
ترکی اورمان و هندوی ماری	ضرب و جلد است و عصوهر و زدن
قَذف و رمی است و شتم و سب خواری	ذَبّ و دفع است و جِزیه سرگزیه
مسک مشک و برائِه بیزاری	عَرَف خوشبوی و عُرف نیکویی
اعتلال و علیل بیماری	جَبْجَبیّه شکنجه طعمه خورش
یُسْر آسان عسیر دشواری (۱)	فاسق و فاجر است نافرمان



فی بحر الهزج

زهی دل برده از گل لاله رویت بر عنای

شده دیوانه زنجیر زلفت عقل شیدایی

(۱) چهار بیت آخری این بیت را نسخ چهارگاه ندارند.

مفاعیلان مفاعیلان مفاعیلان مفاعیلان
 بخوان این قطعه در بحر هزج ای نور بینائی
 و قوف و حدس و علم و فقه و فهم و شعر دانائی
 غمار و حَمَلَه انبوهی حدت چون وحده تنهائی
 عسار و مسکنت چون بؤس و فقر و عیاله درویشی
 مخانیم و مکائیل کیلها فیلوله بیرائی
 تره ضغن و ضغینه اخنه و حقد و حنق کینه
 قسیمه فاره نافه طاقت و قدرت توانائی
 الی نعمت ضرر زحمت بلاهم نعمت و زحمت
 کتان و کن غطا پوشش فضیحت فضح رسوائی
 سنام و کتر و جبله پس عریکه اسم کوهان دان
 فُتُوْتُ شد جواخردی بصیرت چیست بینائی
 رطب خرما و قنوان خوشه عرجون چوب آن خوشه
 فخیل ولیده خرما بن جو سلا بیخ خرمائ
 قَبَسْ یکپاره آتش دان و کانون است آتشدان
 هبوط است و صیب پستی صعود و امت بالائی

فی بحر المضارع

از مشک تررقم زده بر صفحهٔ قر
جست از رخ ولبت دل بیمار گلشکر
مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات
بحر مضارع آمده این بحر پر گهر
ازمیل و شفره محدی نشگرده دان ذکر
پولاد انیث ضدش و اسکاف کفشگر
ختریر خوک ورجس نجس هلب کاسموی
تسجین و قفش کفش ثناچون نبأخبر
شکر است و فرج و حرکس و کین اندرون او
مهبل دهانش قهبلس و زب ایرنر
خصیه است خایه عانه زهار است و سره ناف
ثفره مغاک سینه و رماعه تارسر
کابوس دان سکاچه و ضاغوط نیدلان
چاٹوم هم مند و هتاک پرده در
منهاج و منهج و جدد و قصید راه راست
ورد و شریعت و عطن و مورد آبخورد

زق خیک نحی مَشک چو قربه عصام بند
 شن مشک کهنه باشد و صرّام چرم گر
 فذّان میار و ملسفه چک همچو نیرجنف
 مسحاة بیل و مُمسحه ماله فلع تبر
 بدع و بدیع و بدعه نواست و قدیم باز
 دیرینه و ادیب هنرمند ادب هنر
 خلّ و خلیل و حبّ و حبیب است و حلم دوست
 یحُمور و غیر و صعدّه و مسحل چو کورخر (۱)



فی بحر المضارع

ای جان من زناوک چشم تو گشته ریش
 بردل محبّت زبلاى غم تویش
 مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات
 این بحر شد مضارع و سازش تو ورد خویش
 عقرب چو کژ دمست و حمّه زهرش ابره نیش
 جعبه جفیرو و ففّصّه بود چون کمانه کیش

(۱) دو بیت آخری این قطعه را نسخ چهارگانه ندارند.

اعصار گردباد جونکبا کثر و شمال
 بالا جنوب ضدّ و صباپس دبور پیش
 حمّی تب و صداع و فؤاد و کباد هست
 درد سر و دل و جگر و جرح و قرح ریش
 ظاهر است پشت و بطن شکم فرو پوستین
 الیه نعامه دنبه شتر مرغ و نعجه میش
 مسرّد درفش و درغوب و کیمخت صرم چرم
 باشد غرا سریشم و هم ثرط دان سریش
 اکحل سیاه پلک چو اجخل فراح چشم
 اشهل تو میش چشم شمر چون قرابه خویش



فی بحر الرمل

ای بگردت صف زده خوبان حورا، نظره
 همچو آنجم بسته پیشت ماه تابان دایره
 فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات
 هست این بحر رمل برخوان بصوت خنجره

شمع موم و زیف و بهرج ناسره جید سره
 شادن و خشف و غزالست ورشا آهو بره
 ثقبه سور اخست و منجل داس و بیرم کرد بر
 کلبتان ماشه است و کلوب انبر و منشار اده
 شیخ فانی و یفن هم و هرم پیر است و زال
 چیز یون شهانه عجوزه درد بیس و شهره
 علو بالا سفلی پستی ذیل دامن قصص کو شک
 جدم و بنیان و اساس اصلست و شرفه کنگره
 مقدم العین است ماقی مؤق موق و ماق ماق
 کنج چشم و مؤخرش دنبال و هازل مسخره
 جوز گوز و اوز بادامست عجه خایه ریز
 چون صرطراطست پالوده مسمن پروره
 پس تفث اعمال حج دان و رفث فحش و جماع
 روٹ سرگین است لیکن فروٹ سرگین دره
 وحش دشتی و نژاء و غیر مسجل گورنر
 چون آتان بیدانه ماده جحش و تولت خرکره
 هست منظر روی و صرآت و سبب منجل آینه
 لیک عیسی سنگ و موسی دان و حلاق استره

برده قرطاط پشماگند و پالان دان اکاف
مقود افسار است مخلاة و علیقه تویره



فی بحر المضارع

ای برده مهر ازمه روی تو مشغاه
مه کیست نابروی تو گردد مقابله
مفعول فاعلات مقاعیل فاعلات
بحر مضارعست بحوان خوش بغلغله
خارج برون جمدیخ و زحلوغه چیچاه
داخل درون طبق ته و ضوضاة مشغاه
دابوغه هندوانه و بطیخ خریزه
چون کعک و کاک و قرص کایچه لبافاه
قنفچه خارپشت سلحفاة سنگ پشت
ضب سوسمار و ضفدع و جفرو داق دله
جبهه چکاد مفرق و فرق و دماغ منفر
ام الدماغ جای وی و جمجمه کله

طاق و مخاص درد زه و غیل شیر حمل
 ادره غرو شری جدری نقطه آباه
 و ضع آن چه که آخر طهرش بود علوق
 تین آنکه باز گونه بیاید بقباله
 مطبوح نچته مغرفه کفگیر و فورجوش
 اثقیّه دیگیایه و طبخیر پانابه
 مشطست شانه دلق کهن منسائه عصا
 مرط و کسا گایم بود اربعین چله
 سطر است و ز بروز قم خط و سفر چه کتاب
 تقشیش و بخت کافتن و فخص مسئله
 منجاة رنده باشد و متقار اسکنه
 مشقب مته شرک چه بود دام فنج تله
 معیار چه ترازوی زر سنجه دان عمود
 شاهین و فلس کفه چه باشد پل و پاه

فی بحر المجتث

زهی زمهر رخت برده آفتاب ضیا
 غلام حلقه بگوش خط تو مشک ختا
 مفاعلن فعلاّن مفاعلن فعلات
 بجز زنجت این بحر لؤلؤ لالا
 اریکه تخت و انا باردان چو ظرف و عا
 جری دلیر و مرض نخستگی عرض کالا
 قشیب جامه نودان و جامه دان عیبه
 بزرگ پرده خبا و گلیم خرد عبا
 نمیر آب گوارنده دان و ازرق صاف
 تمد غدق کم و بیش و خضاره دان دریا
 غدیر چه گو آبی بدشت و قنطره پل
 عمیق ژرف بود نهر جو نوال عطا
 جباب کوپله باشد قراح آب معین
 نقیض راکد و ربقه شطن رسن چورشا
 سنان چوسنگ فسان و لحاف سنگ تنک
 رخام سنگ نسونبله سنگ استنجا

نشف چه پاشنه سنگست و سنگ گل سجّیل
 که سنگ سرمه و طاحونه اُشمد است و رحا
 عصیر شیره و ماعون زکوة رخت و بیوت
 سیاع کاه گهست و صعود سر بالا
 نقیر ناوه ملاطست گل میان دو خشت
 امام چه رژه بنا و رازدان بنا
 نهیق بانگ همار و خوار بانگ بقر
 صهیل بانگ فرس صلصاه است بانگ درا
 نعیب بانگ کلاغ و طنین چه بانگ مگس
 نباح بانگ سگ و بانگ گرگ چیست عوا
 هدیر بانگ کبوتر صریر بانگ قلم
 ضباح بانگ روبه عوّه است بانگ اوا



فی بحر التقارب

الای ای هنرمند نیکو سیر	گل از عارضت خورده خون جگر
فعولن فعولن فعولن فعول	تو این بحر نیکو تقارب شمر
و جیز و ملخص بود مختصر	سوی جزنهم آری الا مگر
کأین و کاء و کای و کاء	و کیئی بمعنی کم اندر خبر

فی بحر الخفیف

ای ز عشقت دل خراب آباد	و ز غمت جان مستمندان شاد
فعلاتن مفاعلن فعلن	هست بحر خفیف گیرش یاد
نوعهای لغت زمن بشنو	اولا اصلی است همچو عماد
پس مولد چو ضفدع و طاجن	باز تسخن و طیجن ای استاد
از معرب شناس صنیع و دلق	یامق و ققش و بحر جست بیاد
و زمعجم سخنی و کسوت فرق	عدل و بغض و دوام و استعداد
نبل و شفّ ذفر و دیعت و جون	قرء و ظنّ بیع و خفیه از اضداد
مشترک جاریه است و عین رجا	مترادف جنان و قلب و فؤاد
مختلف در میان عرب و عجم	جزر و جوز و طشت و طاس افتاد
عسل و برد را حقیقت دان	آری و فر را بحاز دان چو سداد



فی بحر الخفیف

ای قدت سرو رخ گل رعنا	گل زروی تو در عرق زحیا
فاعلاتن مفاعلن فعلن	وزن بحر خفیف دان این را
فرفخ و رجاء بقاة الحمقاء	خرفه دان فرد و منفرد تنها

معممانست ودفؤ و حرّ گرمی	زمهریر است و برد قرّ سرما
وردگل داف و هند باکاسنی	ارج و طیب و عیق بویا
نعم و وحش چاریا و سَبُع	دد و جبّانه دشت و دار سرا
خس چه کاهو و سعترا و یشن	مینویسند دوح را حلفا
مور داس و تروشه دان حماض	حلبه شملید هست و راب کا
قنوبسر است و طالع با ترتیب	خوشه غوره شکوفه خرما
عجز است و ورک چه ردف سرین	مثل کفو است و شبه و ندهمتا
ناس و انس و اناس آدمیان	پدر و مادر آدم و حوا



در ذکر اساهی درد هائیکه از

اسم خود مفهوم میشود

بشنو ای غیرت مه افلاک	وزن بحر خفیف روشن و یاک
فاعلاتن مفاعان فعلات	دردهائی کنز اوست بیم هلاک
خشن و لادغست و اعیائی	خدری و مهید و حکاک
ناخس و رخوه کاسر و ضاغط	و آن مفسّح کنز او عضل شد چاک
ضربان و ثقیل و ثاقب باز	و آن مُسَلّی که او است اصل هلاک

در بیان قبایل سبا

ایکه درد توراحت دل ماست جان بیمار را غم تو دواست
فاعلاتن مفاعن فعلات گوی بحر خفیف دان در راست
اشعر و عیر و جمیر و کهلان مرو انمار عامله ز سباست



در بیان نامهای اولاد نبی (ص ع)

در سینه دلت چو خاره اندر سیم است
وز تیغ جفاهای تو دل دو نیم است
مفعول مفاعن مفاعیلن فع
بحر هزج اخرب ازین تقسیم است
فرزند نبی قاسم و ابراهیم است
پس طیب و طاهر ز سر تعظیم است
با فاطمه و رقیه ام کلثوم
زینب شمر ار ترا سر تعلیم است



در بیان نامهای زنهای نبی (صع)

ای ما هر خ خورگهی محتشمه ملک دل من تراشده یکقامه
مفعول مفاعیلن مفاعیلن فع این بحر هزج دان و بخوان بانغمه
نه جفت نبی که پاک بودند همه بد عایشه و خدیجه شترمه
با ام حبیبه حفصه بود وزینب میمونه صفیه سوده امسامه



در بیان نامهای نبی که در قرآنست

زچین سنبل زلفت شمیم عطر و عبیر
معطر است دماغ همه ضریر و بصیر
مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فعلات
تو بحر محبت این مجردان و کن تکریر
زنامهای رسول خدای در قرآن
در این دو بیت زمن بیست نام یاد بگیر
نبی و امی و غیث و مرزمل و نعمت
رسول و صدق و رؤف و رحیم و نور و نذیر
بشیر و شاهد و داعی و مصطفی و مبین
کریم و رحمت و مدثر و سراج مبین

در بیان نامهای اعمام نبی (ص ع)

خواهی که شوی زود تو با علم علم
 بو حارث و بو جهل و ابو طالب عم
 عباس و ابو لهب زبیر و حمزه
 قیدار و مقوم و ضرار است و قشم



در ذکر موالی نبی که آزاد گردۀ آنحضرت شده اند

ای مشتری شمایل و خورشید کوکبه
 حسن رخ تورشک مه چارده شبه
 مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات
 بحر مضارع این بود ای ماه مرتبه
 مولی دوازده است نبی را یکی نبه
 دیگر فضاله انکه نه بیع است نه هبه
 ثوبان ریاح و صالح و مدغم یساروزید
 بورافع و کبیده ضمیره مویهبه

در ذکر قلاعی که حضرت خاتم الانبیاء از خیر گرفت

زخیر سند مصطفی هفت قلعه

خدایش بداد آچنان ملک سالم

کنیه بد و ناعم و شق آنکه

غموص و نظاة و سطیح و سلام

☆☆
☆☆

در عدد سورهای قرآن

تقطیع نما بحر هرج را اول

کز گنج عروض باشی از اهل دول

مفعول مفاعیلن مفاعیلن فاع

بلبل صفت این ترانه برخوان و غزل

بشکست ز اعجاز نبی مرسل

آیات نبی قاعده لات و هبل

سوره صد و چارده است قرآن از آنک

جامع صد و چارده است از روی جمل

در ذکر نامهای ائمه علیهم السلام

ایکه داری میل سیر سوسن و سرو و سمن
خوش برون آتا بخوانم پیشته ای رشک چمن
فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات
این بود بحر رمل در مذهب ارباب فن
نامهای چارده معصوم در یک بیت من
گفته خواهم تا بماند یادگار اندر زمن
مصطفی و سه محمد مرتضی و سه علی
جعفر و موسی و زهرا یک حسین و دو حسن



در بیان سوره‌هایی که در مدینه نازل شده

ای قدّ تو در گلشن جان سروروان
وزر رشک قدت سرو خجل در بستان
مفعول مفاعله مفاعله فاع
این نوع رباعی هزج اخرب دان
نور و حج و انقال مدنی میدان
بالم یکن وزلزله احزاب همان

پنج اول قدسمع و رعد و حدید
 فتح و پس و پیش و نصر و دهر و رحمن
 تحریم و طلاق و جمعه و ممتحنه
 با حشر و منافقون تغابن پس آن
 ☆ ☆
 ☆

در ذکر نامهای قرآن

ای ترا در فهم معنی داده حق طبع سلیم
 هیچ دانی چند دارد نام قرآن عظیم
 هم کتابست و کلام و هم مبارک هم شفا
 عهد و فرقان و مبین و حبل و بشری و حکیم
 باز تبیان و بلاغ و رحمت و ذکر و هدی
 موعظه نور و بیانست و صراط المستقیم
 ☆ ☆
 ☆

در ذکر سجده‌های قرآن

چون پرسم از مضارع اُخرب ز تو روان
 تقطیع او چنین کن در حال در زمان

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات

ای خیره از جمال تو خورشید آسمان
سوره‌هایی که آیه سجده است
اندر آن بر شمارم از قرآن
اول اعراف و رعد و نخل اسری
مریم وحج و بعد از آن فرقان
نمل الم سجده حم است
نجم با انشاق و اقراخوان
شافعی راست سجده آخر حج
همچو در صاد مذهب نعمان



در بیان نامهای قراء

استاد قرائت بشمر پنج و دوپیر
بو عمرو علا و نافع و ابن کثیر
پس حمزه و ابن عامر و عاصم دان
از جنس کسائی شمر و هفت بگیر



ایضا فیه

درمکه نخست ابن کثیر است امام
نافع زمذینه ابن عامر از شام
در بصره ابو عمرو علا دارد نام
عاصم جو کساء حمزه از کوفه تمام



در اخفاء و ادغام

تنوین نون ساکنه حکمش بدان ایمر دکار
کنز حکم اوزینت بود اندر کلام کردگار
اظهار کن در حرف حلق ادغام کن در یر ملون
مقارب کن در حرف با در مابقی اخفا بدار

۱۴ ۱۵
۱۶

در رموزات سجاوندی

رمزها از بهر وقت وضع کرد از قاریان
شیخ ابو جعفر سجاوندی که مشهور است آن
میم و طاو جیم و را صاد است و لا یفخر من
طابود مطلق زتام و زانجوز از حسن
جیم جایزدان زکافی لاشمر رمز از قبیح
میم لازم مگندر ازوی کو بود کفر صریح
لا اگر با آیه جمعیت کند عودش مکن
در میان آیه است البته بروی عود کن
صادر رمز ازوقف شد وقت ضرورت در نفس
بگندر ازوی گر ترا باشد رسائی در نفس

در بیان اسامی ماههای عربی

زمحرمّ چو گذشتی چه بود ماه صفر
 دو ربیع و دو جمادی زهی یکدیگر
 رجبست از پی شعبان رمضان و شوال
 باز بذیقعه و ذیحجه چنین است خبر



در بیان رویت هلال

محرمّ زراست و سفر آینه ربیع نخست آب دیگر غم
 جمادی نخستین بسیم سفید جمادی دگر بر کسی محترم
 رجب مصحف و ماه شعبان بگل مه روزه تیغ جهاندار جم
 بشوال سبزه بذیقعه طفل بذیحجه دیدار زیبا صنم



اسامی ماههای فرسیه و جلالیه

صبا چون از گل رویت نقاب حسن بگشاید
 نهان گرددمه و مهر از خجالت روی ننماید

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن
 هزج این گفت و ماه فرس را این نام فرماید
 زفروردین چو بگذشتی مه اردی بهشت آید
 بمان خرداد و تیر آنگه که مردادت بیفزاید
 پس از شهریور و مهر و ابان و آذر و دی دان
 که بر بهمن جز اسفندار مذ ماهی نیفزاید



در اساهی ماههای روحی

بدان ای گل که رویت نو بهار است
 هزج بحر لطیف و آبدار است
 مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن
 شهرور روم این هشت و چهار است
 دو تشرین و دو کانون و پس آنگه
 شباط و آذر و نisan ایار است
 خزیران و تموز و آب و ایلول
 نگه دارش که ازمن یادگار است

در اسامی سالهای ترکیه

بجر هزج اخرب ایافخر تبار
 این وزن آمد بخوان چو در شهوار
 مفعول مفاعیلن فعولن فعلین
 هر صبح چو بلبلان همی کن تکرار
 موش و بقرو پلنگ و خرگوش شمار
 زین چار چو بگذری نهنگ آبد و مار
 آنگاه با سب و گو سفند است حساب
 همدونه و مرغ و سگ و خوک آخر کار



در بیان ایام منجوسه

هفت روزی نحس باشد در مهی
 زان حذر کن تا نیابی هیچ رنج
 سه و پنج و سیزده باشانزده
 بیست و یک بایست و چار و بیست و پنج



در بیان روزهای منحوسه در هر ماه

در ماه دوروز هست بسیار خطر در قول علی ولّی حیّ داور
خواهی که بدانی که کدامست آنروز در تحت رباعیش بکن نیک نظر
محرم الحرام ۱۱-۱۴. صفر المظفر ۱-۸. ربیع الأول ۱-۲۰
ربیع الثانی ۱۱-۲۰. جمادی الأول ۱۰-۱۱. جمادی الآخره ۲-۱۴
رجب المرجب ۱۱-۱۳. شعبان المعظم ۲-۴. رمضان المبارک ۳-۲۰
شوال المکرم ۸-۲۰. ذیقعدۃ الحرام ۲-۵. ذیحجه الحرام ۶-۲۰

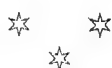


در بیان نامهای بروج

ای لبّت یا قوت و مرجان مرا گشته است قوت
نافه مشکین شده خونین دل از سودای موت
فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات
هست ابن حجر رمل بیشک و برهان و ثبوت
بر جها دیدم که از مشرق بر آوردند سر
جمله در تسبیح و در تهلیل حیّ لایموت
چون حمل چون ثور چون جورا و سرطان و اسد
سنبله میزان و عقرب قوس و جدی و دلو و حوت

در بیان علامات بروج

از حمل صفر الف زئور نشان باز جوزا و جیم از سرطان
از اسد دال دان و سنبله ها واو میزان شناس و عقرب زا
قوس حاطا نشان جدی نهاد دلو یا یا الف بماهی داد



در بیان کواکب سبعة

هفت کوکب که هست عالم را گاه از ایشان نظام و گاه خلل
قمر است و عطارد و زهره شمس و مریخ و مشتری و زحل



در بیان خانهای کواکب سبعة

ای ترا آفتاب و ماه غلام بحر این قطعه شد خفیف بنام
فاعلاتن مفاعلن فعلات خانهای نجوم سبعة مدام
حمل و عقربست با بهرام قوس و حوتست مشتری را رام
ثور و میزان چو خانه زهره است صر زحل راست جدی و دلو مقام
تیر جوزا و خوشه مه سرطان خانه آفتاب شیر مدام
دمزکی گفتم از نجوم ترا تا بیاموزیش تمام تمام

در بیان تقسیم افلاک سبعة

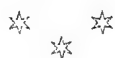
آفریننده پری و ملک	آنکه نه آفرید چرخ و فلک
بریکی ماه و بردویم تیر است	باز ناهید بر سیم میراست
شمس بر چرخ چارمست مدام	همچو بر چرخ پنجمین بهرام
ششمین چرخ مشتری را دان	هفتمین است منزل کیوان
هشتمین چرخ ثابتن دراوست	زیرا ونهم که جماله در اوست



در اثر کواکب

بیاورد ید و دل ابر و باد سل سرما

چنانکه هخ مطرو لرسحاب یخ گرما^(۱)



در بیان ماندن آفتاب در بروج

چشم آن ترک مست و کافر کیش	مینزند تیر غمزه بردل ریش
فعلاتن مفاعلن فعلات	خوان بدجر خفیف ای درویش
خور میوزا سی و دوسی و یکست	حمل و ثور و شیر با پس و پیش
دلو و میزان و حوت و عقرب سی	بیست و نه قوس و جدی بی کم و بیش

(۱) ید : مشتری و عطارد . دل : عطارد و زحل . سل شمس و زحل . هخ : زهره و مریخ . لر : زحل و قمر یخ : مشتری و مریخ .

ایضا فیه

تاخذنگت رازدل در جان رهست جان و دل در دترا مترلگه است
فاعلاتن فاعلاتن فاعلات خواند این بحر آنکه مرد آگه است
لاولالب لاولا لاشش مه است لکط و کطل ل شهور کوتاه است

☆ ☆
☆

در بیان بودن قمر در بروج

هرچه از ماه شد مثنی کن پنج دیگر فزای بر سر آن
بس بهر پنج از آن زخانه شمش خانه گیر و جای مه میدان
و آنچه مانده در آخر منزل ضرب کن درشش و درج میدان

☆ ☆
☆

ایضا فیه

در علم عروض جهه را آیین کن
گل چین و کمال خویش را رنگین کن
مفعول مفاعان مفاعیل فاعول
بحر هزج زحاف نام این کن
هر روز ز ماه سینزده تعیین کن
پس بیست و ششی اضافه و تخمین کن

هر برجی را زموضع خورسی گیر

میدان درجات مه مرا تحسین کن

☆ ☆
☆

ایضا فیه

آنچه از ماه میرود بشمار هر یکی را دوازده انگار
بعد از آن بین گه آفتاب کجاست از دوم برجش ابتدا کن راست
آنکهی جمله طرح کن سی سی تا بدانجا که مطلب است رسی
برجی این باشد و درج آنست وین حساب دقیق آسانست

☆ ☆
☆

در بیان جمرات ثلثه

جره اول افتد آخر دلو چارم حوت جره ثانی
یازده روز چون گذشت از حوت جره ثالث افتد ار دانی

☆ ☆
☆

در بیان محرمات گوسفند

عدد ذات اشاجع حدق و فرج و قضیب

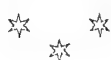
انثیان و دم و غلبا و نخاعست و طحال

پس مثانه است و مراره است و مشیمه خرزه

یادگیر این که ترا باز رهاند ز وبال

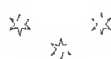
در عیبهای اسب

در آب خسب و حرون تنگِ ران و تا پُخزن
 سکندری خور و شبکور کاهل و بدراه
 کلوس کج دُم و چل شورپا و آدم گیر
 یسار و عقرب و چپ سم سفید و گام سیاه



در سنهای حیوانات

اسامی سن بقر در تقارب چو خوانی بگردی تو در علم فارغ
 فعولن فعولن فعولن فعولن بگو بعد ازین وزن ای مرد بالغ
 بتیع جذع سن گاو است آنگه ثنی و رباعی سدیس است صالح



در سن شتر

ایا لاله رخسار موزون شمایل که پیوسته چشمت ز مردم برددل
 فعولن فعولن فعولن فعولن تقارب شد این بحر ای ماه منزل
 مخاض و لبون حقه جذع پس ثنی و رباعی سدیس است و بازل
 پیش مخلف و بعد سه ساله نیز شود عود از قوه حمل عاطل

در سن گوسفند

جَدَع دان ثنی پس رباعی سدید است
پس آنگاه صالغ زاسنان اغنام

☆☆

در سن اسب

تو حولی جَدَع دان ثنی پس رباعی
پس آنگاه قارح زاسنان اسبان

☆☆

در تعریف قلم

در قلم از عبارت یا قوت نکته گویت مهیا کن
نگزینی سیاه و سست و سبک سرخ و سنگین و سخت پیدا کن

☆☆

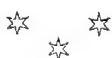
در تعریف مرکب

بستان درمی زدوده لیکن بیجرم صمغ عربی در او فکن چاردرم
مازو دو درم نیم درم زاج سیاه از بهر مرکبش فروسای بهم

☆☆

ایضا

همسنگ دوده زاج است همسنگ هر دو مازو
همسنگ هر سه صمغ است آنگاه زور بازو



ایضا

ایکه در علم خط شدی استاد	من مدادی ترا پیاموزم
زاج ترکی و مازوی اخضر	دوده بزرب غش و بی نم
صمغ بر الحجاز ماء الورد	مشک خالص نبات مصری هم
و سمة مرو در عصاره بگیر	اندکی زعفران کنش منضم
ورق زر و نقره داخل کن	بچهل روز سحق کن محکم
وزن هر یک بتجربت حاصل	میشود بیگمان نه بیش و نه کم
چون محک مالیش نماید زرد	نیست مثلش بعرضه عالم



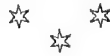
در اقسام ماها

جمله ما آت در یک بیت منظوم آمده

بشنوای خواجه نظام الملک مولانا حسن

شرط و تفسیر و تعجب مدت و نفی و خبر

مصدر و جحد و صله تفخیم و استفهام من



فی اسباب منع الصرف

علّت مانع ز صرف اندر لغت نه بیش نیست

یادگیر ای بو الفضایل در عمل این فایده

عدل و تعریفست و عجمه وصف و ترکیبست و وزن

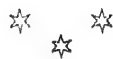
جمع و تأنیث و الف در پیش نون زایده

اوزان عدل را تو تمامی بشش شمر

مَفْعَل فُعَل مثالهما ملث و عمر

فعل است مثل امس فعالست چون ثلث

مثل فعال دان قطام و فعل سحر



در بیان اسماء منحص فی و غیر منحص فی

هرچه اسماء ملک آمد و اسماء نبی

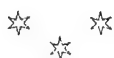
جملگی نام منصرف باشد مگر شش نام و بس

چون شعیب و هود و لوط از انبیاء محترم

صالح و نوح و محمد ختم شان ای بو الهوس

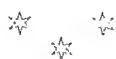
در بیان فلزات

زروی جثه و هفتادیک درم سیاب
چل و شش است از ارزیزی و هشت شمار
ذهب صد است سرب پنجه و نه آهن چل
برنج و مس چهل و پنج نقره پنجه و چار



در بیان اوزان فلزات بحساب جمل

ایکه شد خورشید رخسارت بخوبی رشک ماه
در پناه سایه زلف تومه را تکیه گاه
فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات
خیز در بحر رمل این قطعه برخوان صبحگاه
نه فائز مستوی الحجم را چون بر کشی
اختلاف وزن دارد هر یکی بی اشتباه
زر لکن زیبق الم اسرب دهن ارزیز حل
فضه ند آهن یکی مس و شبه مه صفر ماه



در بیان فرق میان دال و ذال

در زبان فارسی فرق میان دال و ذال

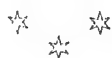
بشنو اینرا و فصاحت را بدین منوال دان

آنکه ماقبلش بود باحرف عله ساکنی

همچو بود و باد و بید و فاذ انرا دال خوان

آنکه ماقبلش بود بیحرف عله ساکنی

همچو مرد و درد و زرد و برد انرا دال خوان



در بیان حروف مخصوصهٔ بعرب

هشت حرفست آنکه اندر فارسی ناید همی

تانیای موزی نباشی اندرین معنی معاف

بشنو اکنون تا کدامست آن حروف و یادگیر

ثاو حاو صااد وضاد و طاو و ظاو عین و قاف



انتشارات دستاویزی

(کتابها که تا حال چاپ نشده اند)

- ۱- «سفرنامه» حکیم ناصر خسرو المصنوع در جنوبی از وصال نامه و «سعادنامه» مالک فیضیه مفصل و مضبوط است و در هر صحت اسباب الرجال و اسباب الاصله بطرز لطیف و عذوق و لایق نظم و قافی زاده.
- ۲- «براد انسان» حکیم ناصر خسرو که تا حال مطبوع نبوده با یک مقدمه و سه فصل از روی نسخه محفوظ در کتابخانه ملی پاریس و حواشی نسخه محفوظ در کتبخانه.
- ۳- «تذوین حلی ملوک الارض و الاسماء» تألیف جرجس الحین الامشلیان (برق) که در حدود سال ۱۰۰۰ هجری نوشته شده.
- ۴- «کلیله» صمدی که از روی نسخه نسخ تمام تصحیح شده و تصحیف و تکرار و متعجب تر آن است که تا حال نوبت.
- ۵- «کجوه» مشتمل بر سه قطعه دارد: حدود، دیوار، حکم سلطان الاظم التوله که اسلشی از قطعاته آقای دکتر رودین و در اصلق امور خارجه آلمان تصحیح شده.
- ۶- «مستور تار» تألیف که به روزی طوی تعلیقات مفصله را معج بوسیله ارباب و فرنگی و اولی کتاب است که در این موضوع تاوسی نوشته شده.
- ۷- «رهنمای ایران» نگارش سلوونی استال ترجمه آقای مرزا محمود خان میرزا اول متون فرسوانگری انگلیس و روسیه.
- ۸- کتاب «موسیقی و کرامه» نظام الدین عیدزاده دارای سوره های رنگی و جلدی بسیار عظیم.
- ۹- «سی و سه روز» دره سی نادری بهترین مناظر و مشهورترین خیال و صورت رجال بزرگ ایران.

محل فروش مطبوعات «صکاوایی»

طهران - کتابخانه کاره

اصفهان - دوایخانه آقای میرزا غلام رضا

مشهد - کتابخانه نصرت

تبریز - اداره آقای میرزا محمد علی خان تربیت

شیراز - آقای میرزا جلال خان آردین

بوشهر - آقای میرزا احمد کارزونی عضو شرکت بهبهانی

ملایر - آقای میر حسین خان حجازی

استانبول - کتابخانه جمیعت

عسلی - بخارخانه آقای آقا محمد تقی افشار

علیکره - مکتبه جامعه ملیه اسلامیه و شبسات و وکلای

آن در سایر بلاد معتبره هند

در لندن و سایر شهرهای انگلستان و ایرلند - «بخارخانه»

کتابفروشی «لوزاک» و شرکاء

Luzac & Co., London W. C. 1, 46 Great Russell Street

از سایر نقاط مستقیماً بخارخانه شرکت «صکاوایی»

واقع در برلین بعنوان ذیل رجوع شود

Kunst- und Buchdruckerei Kaviani G. m. b. H.

Berlin-Charlottenburg 4, Leibnizstr. 43

بسمی و اهتمام عبدالشکور تبریزی مقیم برلین

بجایه طبع آراسته شد

قیمت سه قران است

CALL No. { ۸۹۱۶۵۱۳۲ / ۱۲ } ACC. NO. ۵۱۸

AUTHOR _____

TITLE نصاب السیاق

۸۹۱۶۵۱۳۲

۱۲

نصاب السیاق

Date	No	Date	No.
۴-۶-۹۵	۱۲		
۴-۶-۹۵	۱۲		
۷-۸-۹۵	۱۲		



MAULANA AZAD LIBRARY

ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES :-

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-book and **10 Paise** per volume per day for general books kept over-due.

